

جشن‌های زمستانی و اجرای نمایش باستانی «عروس گولی»

علی خوش‌تراش

■ جشن‌های زمستانی از مهم‌ترین جشن‌های ایرانی هستند که متاسفانه تا امروز مورد توجه قرار نگرفته‌اند؛ جشن‌هایی که از چله بزرگ شروع می‌شوند و تا پایان زمستان ادامه پیدا می‌کنند. اگر بخواهیم کمی درباره آنها تامل کنیم، خواهیم دید این جشن‌ها چه‌بسا باشکوه‌تر از جشن‌های بهاری و سال نو برگزار می‌شوند. متاسفانه تا به امروز پژوهشی درباره استقلال این جشن‌ها صورت نگرفته است و در برخی پژوهش‌ها هم که نامی از آنها به میان آمده است به اشتباه آنها را جزو جشن‌های بهاری محسوب کرده‌اند. از میان جشن‌های زمستانی ایران باستان می‌توان به جشن‌هایی مانند سده، یوم‌الشعب یا روز روباه، بهمنگان، گاوگیل، اسفندگان یا برزیگران نوروز انهار، قرب ماهی و... نام برد، اما برشمردن این جشن‌ها منظور این صفحات نیست بلکه یادآوری خاطرات و آیین‌هایی است که هنوز در گوشه و کنار ایران دارند برای زنده ماندن دست و پا می‌زنند.

داستان آزادی آب‌ساز از چنگال اژدها یکی از کهن‌الگوهایی است که در اکثر نمایش‌های زمستانی در سراسر دنیا وجود دارد. در این نمایش‌ها- که بازآفرینی «پایان جهان فصلی» است- اژدها به دست قهرمانی جوان و دلیر کشته می‌شود.

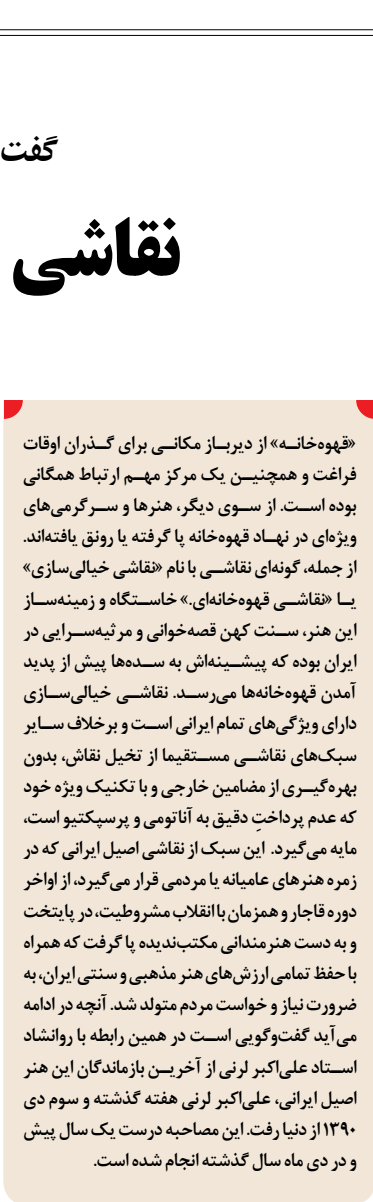
اشکارترین نماد اسطوره‌ای این داستان‌ها و افسانه‌ها دزدیده شدن دختری به دست اژدهاست. اژدها دختر جوانی را -که معمولاً شاهزاده است- می‌دزد و در بلندترین نقطه ناحیه یا برج قلعه‌ای یا قله کوه‌ها می‌برد و زندانی می‌کند. به تحقیق پژوهشگران علم اسطوره‌شناسی، دزدیدن گله‌ها و دختران از سوی اژدها درواقع نمادی از یخبندان و زمستان است که آب‌ها در چشمه‌ها و رودخانه‌ها یخ می‌بندد و پا فرار سبیدن فصل بهار و پیروزی قهرمانی خورشیدی بر اژدها گوها یا دختران آزاد می‌شوند. در داستان عروس گولی یا عروس غولی که جنگلی نمادین میان خیر و شر نداشته می‌شود، بی‌گمان ریشه در این باور اسطوره‌ای دارد. در روزهای پایان سال در مناطق شمالی به ویژه شرق گیلان و غرب مازندران دسته‌هایی به نام «عروس گولی» به راه می‌افتاد و در کوچه و پس‌کوچه‌های شهرها و روستاهای جلگه گردانه می‌شد و نمایش عروس و غول را اجرا می‌کردند. این گروه با اجرای نمایش در حیاط خانه‌ها به‌خصوص روستاییان کشاورز، شادی را در روستاها و خانه‌ها هدیه می‌کردند و خواندن اشعار و ترانه‌های فی‌البداهه در قالبی خاص و گاه استفاده الفاظ و جملات رکیک، چاشنی کمدی کار را بیشتر می‌کردند. آنان از محله‌ای به محله دیگر و از خانه به خانه‌ای دیگر می‌رفتند تا نمایش عروس و غول را اجرا کنند تا پول یا مقداری برنج عایدشان شود. جماعتی هم پشت سر آنها راه می‌افتادند و با آنها کوچه به کوچه می‌چروچیدند.

ایفاگران نقش‌های اصلی و فرعی این نمایش عبارت بودند از غول، پیرپلو، عروس، سازچی، دیارزن، کول بارچی و چند نفر دیگر که نقش‌های مکمل را بازی می‌کردند. غول کلاهی که از ساقه‌های خشک برنج درست شده بود (کلهش، کلاه) بر سر می‌گذاشت، زنگوله و زنگ و منگوله‌ها و ترانه‌های رنگی بافته‌شده‌ای به خود می‌آویخت و کفشی از چرم دباغی‌شده به پا می‌کرد و چماقی هم به دست می‌گرفت و ریشی از پوست بز سیاه بر صورت می‌گذاشت. پیر بابونیز خود را به هیات پیرمردی درمی‌آورد و به جای ریش و موی سفید از پوست بز یا گوسفند سفید به عنوان ماسک استفاده می‌کرد و نقش عروس را پسر نوجوانی که لباس زنانه می‌پوشید بازی می‌کرد.

تم داستان جنگ غول و پیرپلو سر تصاحب عروس بود که غول و پیر پلو کشتی می‌گرفتند و گاهی پیرپلو پیروز میدان بود و گاهی پیرغول. بعد از پایان نمایش سرنا نواز آهنگ‌های شادی می‌نواخت و گروه ملیله‌کنان به خانه‌های دیگری می‌رفتند و نمایش را از نو شروع می‌کردند. پی‌سازی موارد مشهود است که در این مبارزه آیین پیروزی یا غول بوده است. پیروزی غول بر پیرپلو می‌تواند نمادی از پیروزی قهرمان جوان بر قهرمان پیر باشد یا به تعبیری سیاهی در اینجا نماد زایش و رنگ گرفتن طبیعت و گرم و جوان‌شدن آن در دیو بر سرما و زمستان باشد و سفیدی پیرپلو در واقع نمادی از یخ و برف و پیری که می‌خواهد عروس طبیعت یا بهار را در اسارت خود نگه دارد که قهرمان جوان و تنومند این شانس را از او می‌گیرد. برخی معتقدند که تقابل غول و پیرپلو تقابل سپیدی برابر سیاهی است؛ تقابل خیر برابر شر. اما آنچه در این دست داستان‌ها و نمایش‌ها نکته‌اتحرافی به حساب می‌آید و درواقع جنبه پارالوکسیکالی دارد حضور شخصیت پیری است که به اشتباه تبدیل به نماد بهار و نوزای شده است. این شخصیت برعکس نماد مثبتی که به اشتباه تعبیر شده است نمادی منفی را که همان پیری است، دارد.

در داستان عروس و غول عناصری چون زنگ‌ها و زنگوله‌ها و منگوله‌های رنگی - که به لباس غول آویخته شده است- می‌توانند نمادی برای پایان یخبندان و حرکت گله‌ها به سوی سرزمین گرم باشند. به هر حال غول، جوانی است هم‌سنگ با بهار و آغاز آفرینش (نه سال نو) و عروس هم می‌تواند نمادی از طبیعت و کشاورزی و زمین باشد که بهار آن را به تصاحب درمی‌آورد و با خود می‌برد تا سال دیگر که تبدیل به موجودی پیر شود و برابر غول جوانی شکست بخورد. با این تفاسیل احتمالاً اسم این نمایش باید عروس غول باشد نه عروس گل.

ایسن نمایش آیینی تا دهه ۵۰ در تمام نواحی البرز رایج بود و در سال‌های بعد از انقلاب از رونق افتاد و هراگاهی در گوشه و کنار اجرا می‌شود.



■ از خودتان بگویید وچگونگی آغاز راه در عرصه نقاشی خیالی‌سازی و اینکه از کی و چگونه به این عرصه باگذاشتید؟

علی‌اکبر لرنی هستم. نقاش خیالی‌سازی و متولد ۱۳۲۶. بچه تهران هستم. با پدر و مادر در محله آب‌انبار معبر (مامزاده سیدضارالدین، خیابان خیرام می‌نشینتم. همان جایی که مغازه استاد حسین قوللر بود. از ۱۲ سالگی این حرفه را به صورت استاد شاگردی یاد گرفتم. آن زمان نه دانشگاهی بود نه چیزی و به همین ترتیب آموخته‌های‌مان را به شاگردان بعدی منتقل کردیم. اولین استادان من حسین قوللر آغاسی و محمد مدبر بودند. بعد از آنها استاد عباس بلوکفر، حسن اسماعیل‌زاده، حسین مددانی، محمد حمیدی، فتح‌الله غوللر و محمد فراهانی.

آن زمان‌ها یک آب‌انباری بود در میدان سیداسماعیل یک شخص گلاب‌گیری آمد آنجا و گلاب‌گیری راه انداخت. برای دل خودش و برای مقبره خانواده‌ایش چند تابلوی نقاشی سفارش داد. کارهای ما را هم دیده بود و خیلی خوشش آمده بود. بعد از مدتی آن موزه آب‌انبار را از اداره اوقاف، ۹۹ ساله اجاره کرد. دو سال هم بتاهی‌ای زدی را آنجا آورد و ساختمانش را مرمت کرد و خلاصه آنجا را موزه آب‌انبار کرد. بعد از انقلاب در آنجا بسته شد و هنوز هم بسته است. بهترین تابلوها و کارهای اساتید همه آنجاست. البته اینکه هنوز هم آنجا هستند یا نه دیگر خدا عالم است! ما (نقاشان قهوه‌خانه‌ای) همگی حدود ۲۰ سال آب‌انبار یا به کار کردیم، بعد هم که انقلاب شد و در آنجا بسته شد ما هر کدام سی خودمان رفتیم. الان هم از استادان نقاشی خیالی‌ساز فقط دو نفر مانده‌اند، من و آقای فراهانی. البته آقای منصور وفاپی هم هستند.

خیلی از پرده‌های من الان در خارج از کشور است؛ در موزه‌های انگلیس، فرانسه، آمریکا، کانادا و... در ایران هم که در موزه کاخ سعدآباد، موزه امام علی، موزه کندلوس، در همان موزه آب‌انبار و... برخی کارهای من وجود دارند. البته کارهای نقاشان دیگر هم هست، فقط مال من نیست.

یک روز مدیر موزه امام‌علی مرا دعوت کرد تا برای تشخیص صاحبان آثار، از پرده‌های مجموعه‌شان دیدن کنم. در آنجا یکی از تابلوهایی من بود (هفت مجلسی که یک کار مذهبی بود و ۲۰ ساله بودم که آن را ساخته بودم؛ «به سفارش اکبر دواتگر» پای آن بود اما امضای من پاک شده و جای آن نوشته شده بود «محمد مدبر». گفتم آخه مدبر کجا، من کجا، چرا این کار را می‌کنند و فکر هم نمی‌کنم اصلاح کرده باشند. به نفع‌شان است دیگر! من و آقای عباس بلوکفر کارهای ما یک‌ای است؛ هیچ کس تشخیص نمی‌دهد جز خود نقاش. هر یک مجموعه‌ای که اسمش را نمی‌گویم و چند تا از کارهای من و بلوکفر را دارد، وقتی عباس فوت کرد، امضای نمی‌از تابلوها می‌را پاک کرد و تبدیل‌شان کرد به عباس بلوکفر، برای اینکه گران‌تر بفروشد. من به کجا شکایت کنم؟! این جور مسایل هست، این واسطه‌ها همیشه همین‌جورند.

■ نسل من، نسل کافی‌شاپ و رستوران و فست فود است؛ اگر امکان دارد کمی درباره فضای قهوه‌خانه‌های آن زمان برای ما صحبت کنید.

در همان میدان سیداسماعیل، یک قهوه‌خانه‌ای بود که به قهوه‌خانه «کبر دراز» معروف بود؛ صاحب آن، قهوه‌چی‌ای به نام اکبر دواتگر بود که او هم فوت کرده. شما خیلی از تابلوهای قهوه‌خانه‌ای آن زمان را که نگاه کنید، نام سفارش دهنده - اکبر دواتگر - را پای آنها می‌بینید. آن زمان هم که صداوسیما و اینها نبود، ظهیر که می‌شد همه می‌آمدند آنجا ناهاری می‌خوردند و اخبار روز را ردوبدل می‌کردند و با هم ارتباط داشتند. قهوه‌خانه‌ها در آن زمان به این صورت بود. ما پرده‌های درویشی هم می‌کشیدیم. زمان سابق درویش‌ها در دهات‌ها و شهرها و جاهای دیگر می‌آمدند و همین پرده‌ها را به دیوار می‌زدند و مردم هم می‌آمدند و می‌نستسند و گریه‌بازی‌شان را می‌کردند و می‌رفتند. یکی از دلایلی که ما این پرده‌ها را می‌کشیدیم این بود که می‌گفتیم مثلاً اگر ۱۰۰ نفر آمده‌اند این روضه درویش را گوش بدهند، احتمالاً دارد یک نفرشان بخواهد کار خطایی بکند. یا دیدن این صحنه‌ها، آن روز را از آن

میراث

گفت‌وگویی منتشر نشده با زنده‌یاد علی اکبر لرنی آخرین بازمانده نقاشان خیالی‌سازی

نقاشی قهوه‌خانه‌ای، میراث رو به فراموشی است

یاسمین مجتهدپور



یا قهوه‌خانه‌ای که در قهوه‌خانه‌ها کشیده می‌شد و به‌فروش می‌رفت. سپس آن استادان شاگردهایی پرورش دادند و آنها هم به همین ترتیب این هنر را ادامه دادند تا به ما رسید.

■ پس این اصطلاح نقاشی قهوه‌خانه‌ای که در بین مردم به جای نقاشی خیالی‌سازی به کار برده می‌شود، به خاطر کشیده شدن این نقاشی‌ها در قهوه‌خانه‌های آن زمان بوده؟

بله همانطور که گفتم آن زمان این‌جوری بوده و از دهه ۶۰ به بعد هم دیگر هرکسی رفت دنبال زندگی خودش و

هرکسی یک جایی کار کرد. من هم پناه آوردم به این خانه و ایسن محله پرت، در عوض راحتم. اما مثلاً از صداوسیما تمسلی می‌گیرند که برای مصاحبه بروم؛ می‌گویم فلاں کج هستم و راهم دور است. می‌گویند: ببخشید ما ماشین کرج نداریم!

■ آیا این نقاشی قهوه‌خانه‌ای یا به عبارت بهتر نقاشی خیالی‌سازی را می‌توان یک مکتب مستقل دانست، یا اینکه باید آن را شاخه‌ای از مکتب قاجار به شمار آورد؟

نقاشی خیالی‌سازی خودش یک مکتب خاص اصل ایرانی است و با هیچ نقاشی دیگری قابل مقایسه نیست. حتی زمان پهلوی که خیلی از کارشناسان می‌آمدند اینجا و از ما کار می‌گرفتند، می‌گفتند ما که نقاش آکادمیک و به قول معروف خارجی‌نشین هستیم در خیلی از ریزه‌کاری‌های هنر زیبای شما مانده‌ایم. چون ما در کارمان پرسبکتیو نداریم. این سبک نقاشی، مکتب خاص خودش را دارد.

ناردریم!

■ تکنیک این سبک از هنر نقاشی چیست؟

روی بوم و با قلم مو و رنگ روغن کشیده می‌شود.

آن زمان رنگ‌ها پودری بود که

خودمان می‌گرفتیم و با بژزک اراکی

خالص (یک نوع روغن گیاهی)

مخلوط می‌کردیم. آن بزرگ اراکی

اینقدر خالص و خوب بود که گاهی

اوقات خود من یا نقاشان دیگر، با

آن تخم‌مرغ درست می‌کردیم و

می‌خوردیم! این چیزها دیگر از بین

رفته. الان هم رنگ‌ها نیست! برای اینکه پوشش ندارد؛

نمی‌توانم به آن سایه بزنم و آن چیزی که دل‌خواهم هست

را در بیاروم. ما هیچ‌وقت در زندگی‌مان از کارمان نرده‌ایم.

طولانی شده اما از کارمان نذریم.

■ مضمون این نقاشی‌ها بیشتر چه چیزهایی است؟

داستان‌های شاهنامه، مسایل مذهبی به‌اضافه موضوعاتی

مانند عقدکنان، عروس‌کشان، حمام، سیزده‌بدر، شب چله،

ختنه سوران و از این جور چیزها که آن زمان باب بود.

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

کشف عینک خلبانی کلنل پسیان در یک عتیقه‌فروشی

یوسف علی خوش‌نیت

■ برادران «سرابی‌آقدم» از مجموعه‌داران آذربایجانی دارنده یکی از غنی‌ترین مجموعه‌های تاریخی در کشور هستند. در مجموعه تاریخی این برادران اشیا و آثاری تاریخی وجود دارد که در نوع خود بی‌نظیر است. از آن جمله می‌توان به عینک خلبانی کلنل محمدتقی پسیان و گاوصندوق بانک ایران و انگلیس اشاره کرد. آنها این عینک تاریخی را در یک عتیقه‌فروشی در تبریز پیدا کرده‌اند. زندگی و مبارزات کلنل محمدتقی‌خان پسیان به‌عنوان اولین خلبان ایرانی همواره با ابعلامات بسیاری رویه‌رو بوده است.

تسلط او بر موسیقی کلاسیک تا انتصاب او به‌عنوان فرمانده بخشی از نیروهای جنگ جهانی دوم تا انتصاب او به‌عنوان والی خراسان و دشمنی او با قوام‌السلطنه همه و همه گویای زوایای نامکشوف زندگی این جوان آذربایجانی است. بنابراین هرچه در زندگی او تحقیق می‌شود بخشی از این تاریخ پنهان و جالب هویدا می‌شود. برادران «سرابی‌آقدم» به‌عنوان یکی از مجموعه‌داران برجسته آذربایجان تحقیقات و مطالعات بسیاری درخصوص تاریخ زندگی پرفراز و نشیب و مبارزات اولین خلبان ایرانی (کلنل محمدتقی‌خان پسیان) انجام دادند و در این رابطه موفق به شناسایی عینک خلبانی این چهره نام‌آور آذربایجانی در یک عتیقه‌فروشی در شهر مراغه شدند.

کلنل در بحبوحه جنگ جهانی اول ضمن اینکه فرماندهی بخشی از قوای آلمان در جبهه لهستان را بر عهده داشت به خلبانی هواپیمایی که تازه اختراع شده و برای اولین بار در جبهه‌ها

استفاده می‌شد، علاقه نشان داد. او تعلیمات لازم را فراگرفت. طبیعی بود که وسایل مورد استفاده او در این فن آلمانی باشد. دو سال بعد از مرگ کلنل اولین کسانی که برای آموزش خلبانی به فرانسه اعزام شدند مجهز به وسایل خلبانی فرانسوی بودند. هنگام مرگ کلنل مادر و تنها خواهر او در تبریز اقامت داشتند. بعدها خواهرش به عقد مردی نظامی از اهالی مراغه درآمد تحقیقات و جست‌وجوهای بعدی، احتمال اختصاص این عینک به کلنل را قوت بخشید. عتیقه‌فروشی‌ای که برادران سرابی‌آدم این عینک را از او خریداری کرده‌اند اعلام کرد این عینک قدیمی را از یک خانواده نظامی خریداری کرده و تاکنون کسی سرافی از آن نگرفته است! بررسی کارشناسانه



عکس‌های به‌جامانده از خلبان پسیان که در آنها او با لباس فرم کلاه و وسایل خلبانی دیده می‌شود، به خوبی تعلق این عینک به اولین خلبان ایرانی را به اثبات می‌رساند. روی این عینک مارک تجاری «زیبلون» به چشم می‌خورد. زیبلون نام کارخانه معروف سازنده بالون‌های سیاحتی و تحقیقاتی در آلمان است.

■ گاوصندوق بانک ایران و انگلیس

بی‌تردید یکی از قدیمی‌ترین ابزار نظام بانکی ایران، گاوصندوق سنسگین‌ورنی است که تخمین زده می‌شود بیش از ۲۵۰ کیلوگرم وزن داشته باشد. این گاوصندوق متعلق به دوران ناصرالدین‌شاه است. دوراه که بریتانیا، اقدام به تالیسب خزانه‌داری و بانک مشترک ایران و بریتانیای کبیر کرد. این صندوق در نوع خود بی‌نظیر بوده و با داشتن یک قفل مرکزی چندمرسزی که ۱۶ قفل را به‌طور متناوب باز می‌کرد و یک شاه‌کلید بزرگ، از آثار قدیمی و تاریخی نظام مالی ایران قدیم به شمار می‌آید. این گاوصندوق هم‌اکنون در بستوی خانه موزه سرابی‌آدم نگهداری می‌شود.

■ دستگاه مولد برق دستی (۱۸۵۴)

زمانی که دستگاه تلگراف برای اولین بار و در دوره ناصرالدین‌شاه قاجار به ایران وارد شد هنوز برق در ایران وجود نداشت. با توجه به اینکه بدون برق امکان ارسال و دریافت تلگراف وجود نداشت بنابراین در کنار پنج دستگاه تلگراف واردشده به ایران دستگاه‌های مولد برق در قالب جعبه‌های کوچکی نیز به کشور وارد شد.

گفتنی است اولین سیستم‌های روشنایی برق در ایران حدود ۳۰سال بعد و توسط حاج امین‌الضرب تولید و راهاندازی شد. طرز کار این دستگاه مولد برق هم به این شکل بود که با دست‌های هندل مانند چرخ دنده داخل جعبه شروع به چرخش می‌کرد و بعد از تقویت دور حرکت، این چرخش توسط تسمه‌ای نازک پنج عدد قرقره سیم‌پیچی شده را می‌چرخاند. سیم‌ها روی قرقره با پارچه عایق کاری‌شده بود و کنار آنها یک آهنربای نعلی‌شکل قرار داشت که با چرخش قرقره‌ها برق تولید شده و توسط دو سیم به بیرون انتقال می‌یافت. این دستگاه که در هیچ موزه یا مجموعه‌ای نظیری برایش پیدا نشده یکی از اشیای منحصر‌به‌فرد سرزمین ماست.

عکس از آثار استاد علی‌اکبر لرنی